

بوی سیب:

برداشتی از ابیات ۸۴ تا ۹۵ دفتر ششم مثنوی، مربوط به برنامه ۸۸۵ گنج حضور

پاک سُبْحانی که سیستان کند

در غَمّامِ حرفشان پنهان کنند

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۴

زین غَمّامِ بانگ و حرف و گفت و گوی

پرده‌ای کز سیب ناید غیر بوی

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۵

سیستان خداوند یعنی عالم زیبایی یکتایی در وجود انسان در ذهن در زیر ابر افکار همانیده پوشیده شده و غیر از بوی سیب یعنی ارتعاشی ظریف و زنده کننده که به مشام جان میرسد، اتصال دیگری با سیستان خدا باقی نمانده. مولانا این توجه را میدهد که در میان همه حرفها و گفتگوهای ذهنی، از بوی سیب، بوی عشق، بوی زندگی غافل مشو. بوی سیب همان ارتعاش زنده کننده ابیات مولاناست. همان لحظاتی که گفتگوی ممتد ذهنی قطع میشود و تنها «بودن» میماند. همان رشته اتصال انسان با زندگی.

باری افزون کُش تو این بو را به هوش

تا سوی اصلت برد بگرفته گوش

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۶

مولانا توصیه میکند که آن چیزی که تو را به سوی زندگی میبرد همین ارتعاش ظریف است و نه افکار پشت سر هم ذهنی. این ابیات به نحوی این آگاهی را میدهند که مسئولیت متصل ماندن به زندگی و باز نگه داشتن فضا، با انسان است. ابیات بعدی در مورد اثر مخرب قرین شدن با من ذهنی خودمان و دیگران هشدار میدهند که میتواند مشام انسان را دچار زکام کند.

انسانی که مرکز هم هویت شده دارد، دچار زکام است، بوی سیب زندگی را متوجه نمیشود. این انسان جز ذهن راهی نمی‌بیند و در معرض عوارض ماندن در ذهن قرار میگیرد. به بیان مولانا این انسان هوای درونش از زمستان نیز سردتر است.

می‌گویند تو باید خودت را از این انسانها بپوشانی یعنی از ارتعاش بیماری زای آنها خودت را حفظ کنی.

بو نگه‌دار و بپرهیز از زکام
تن بیوش از باد و بود سرد عام
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۷

تا نینداید مشامت را ز اثر
ای هواشان از زمستان سردتر
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۸

چون جمادند و فسرده و تن‌شگرف
می‌جهد انفاسشان از تلُّ برف
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۹

تمثیل بوی سیب در مقابل باد سرد زمستان نشان می‌دهد که فضا را باز نگه داشتن و نگه داشتن سر رشته اتصال با زندگی چقدر نیاز به مراقبت لحظه به لحظه انسان دارد. از یک سو سیستان خداوند در انتظار بازگشت انسان است و از سوی دیگر باد سرد زمستانی که از نیروی درد و همانیدگی در مرکز انسانها برمیخیزد، مخرب و ویرانگر است.

انسانها عموماً درد و همانیدگی در مرکزشان دارند. در اینجا این سوال پیش می‌آید که چه کنیم اگر سرزمین وجودمان از باد سرد من ذهنی خودمان و دیگران، در زیر برف سنگین دردها و همانیدگی‌ها دچار انجماد شد؟

مولانا میگوید شمشیر آتشین ابیات مثنوی، خورشید وجودت را دوباره گرم و سوزان میکند و برف و انجماد ناشی از ارتعاش درد را ذوب میکند. تاثیری که ابیات مولانا بر وجود انسان دارند شگفت‌انگیز و بی‌مانند هستند، تاثیری برنده و عمیق که سوزاننده دردها و ناآگاهی‌هاست. حقیقتاً ابیات مولانا همان تیغ جراحی پنهانی است که التیام بخش و شفا دهنده زخمها و دردهای درونی انسانهاست که مولانا از آن به نام «تیغ خورشید حُسام الدین» یاد می‌کند.

چون زمین زین برف در پوشد کفن
تیغ خورشید حُسام‌الدین بزن
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۰

هین بر آر از شرق سیف‌الله را
گرم کن زان شرق این درگاه را
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۱

برف را خنجر زند آن آفتاب
سیلها ریزد ز گه ها بر تُراب
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۲

«شمشیر سیف‌الله» همان فضای حضور درون انسان است، همان سیستان خوش عطر، که از سویی وجود انسان را مست میکند و از سوی دیگر در جدال با نیروی همانیدگی‌ها قدرتمند و خردمند است. «تیغ خورشید حُسام‌الدین بزن»، و «بر آر از شرق سیف‌الله را» توصیه مستقیم مولانا به انسانهاست که نشان میدهد هر انسانی که در راه خودشناسی به کمک آموزش مولاناست توانایی این تاثیرگذاری از راه فضاگشایی را دارد. هنگامی که انجماد درونی انسان در اثر حرارت آفتاب زندگی برخاسته از ابیات مولانا، به آب روان خرد و عشق تبدیل شد؛ چشمه‌های نیروی حیات و خلاقیت در وجود انسان میجوشند و خاک سرزمین وجود آدمی را سیراب میکنند.

این آفتاب خود راه مقابله با انجماد من ذهنی را می‌شناسد، و آنچه که در لحظه طلوعش به انسان میگوید این است که چرا به جای حقیقت زندگی، ستاره‌ای آفل را در مرکز گذاشتی؟ و همانند خلیل به «لا احبُّ الّا فلین» زنده نشدی.

مولانا در این ابیات همانیدگی‌ها را به نجم بی‌هدی یا ستاره‌ای که هدایتگر نیست، تشبیه کرده است و من ذهنی را به منجم. یعنی انسان در ذهن دایما به دنبال پیدا کردن همانیدگی‌هایی است که نمیتوانند قبله اش باشند. سرنوشت و بخت خود را در آنها جستجو میکند. به دنبال رسیدن به خوشبختی و زندگی در تصاویر آفلیست که در نهایت او را به درد میرسانند.

مولانا پستی و کوری من ذهنی را عامل همانیدن در انسان میداند. من ذهنی پست است زیرا از روی منیت محو در یکتایی نمیشود و کور است زیرا حقیقت را نمیبیند. حقیقتی که زاده نمیشود و جاودان است.

زانک لا شرقیست و لا غریبست او
با منجم روز و شب حریبست او
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۳

زندگی از زبان مولانا به انسان در ذهن میگوید:

که چرا جز من نجوم بی‌هدی
قبله کردی از لئیمی و عمی؟
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۴

ناخوشت ناید مقال آن آمین
در نُبی که لا أُحِبُّ الا فِلین
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۵

با سپاس و احترام
لادن از کانادا